

معروف و پر بد عہد سے و خلف گفتار موصوف اند سلطنت در ان دیار
 بنفاذ امر بودہ سال قبل ازین مردم از ظلم پادشاہ بتنگ آمدہ استند
 شورجی طریقہ انگلیسیہ را نمودند پادشاہ ازین خواہش سر باز زدہ فرمان قتل
 جمعہ کثیر از کتاہگار و بیگناہ داد عوام بشورش برآمدند و پادشاہ را بازن
 فرزندان بکشتند رسم ملوک طوائف شیوع و انواع فتنہ و فساد بوقوع آمد و
 حرکت باعث حرب و جدال میانہ این جماعت و انگلیسیہ و دیگر سلاطین گردید و آنقدر
 خوزیری فیما بین رومی داد کہ از تعداد بیرون رفت دار السلطنہ آن مملکت را
 پاریس بسایہ فارسی بردزن حارث گویند بغایت آبادان و معمور و در نیکو
 آب و ہوا نسبت بہ مالک دیگر فرنگ مشہورست سہ چہار سال قبل ازین
 شخصے پونہ پاتی نام برآمدہ در پردہ سلطنت و حکمرانی شروع کرد و حسن
 تدبیر و ذہن و ذکا اجموبہ وقت و ناوردہ او دار و در شجاعت و دلوری
 یگانہ روزگارست اکثرے از ولایت و ممالک را کہ فتح نمودہ خود بذاتہ
 تا آخر صفت اول جنگ الیتادہ مانده است بعد از فتح مصر خود باد و سہ ہزار
 کس از لشکران کار آزمودہ بر حملہ کہ بندر شام است یورش آورده
 جہازات انگریزی از مصر بمرد و شامیان رسیدند و در یک شبانہ روز کہ جنگ
 قائم بود گاہے بانگلیسیہ حملہ کردے و گاہے بقلعہ یورش آوردے تا الامر

شامیان بجایه بر خود شکست اذ افتند و انواع اورا بقلعه کشیدند خود از راه حرم
 بقلعه و زنیاد شامیان دور آنها گرفته هر چه در اندرون بودند بسیار سانسیدند
 بقیه السیف با او منہزم شدہ بمصر رفتند انگلیسیہ کہ اورا اعداد و دہینما عداوت
 جلی است وہم باقی مردم فرنگ بشجاعت و رجا اورا ستایش نمایند و حکایات
 چند از تدبیر و جرات او در سفایں خویش نگاشته اند کہ ہر یک کارنامہ است
 و در کترے از محاربات شکست یافتہ است بہ عہد سی و خلف و عہد و خد و حیلہ
 در سرشت او محرم و عہود مواثیق او چون نقش بر آب جی ثبات و سبے اثر است
 بعد از قتل پادشاہ کہ بے انتظامی در ان مملکت بہر سبب اکثری از سلاطین بر فاق
 انگلیسیہ ہجرت بر خاستند و رعایا بہر یک گاہی جنگ گاہی بہار خود را مافی شکست
 می نمودند تا ظہور پونہ پانی کہ اکثرے را منہزم و بکرات شکست فاش و پار و ناچار
 بعض سلاطین با او صلح نمودند مانند روس و دینارک و ولندیز و غیر ہم مگر عہد
 انگلیسیہ کہ با قلت عدت پاسی ثبات افشردہ در بر و بھر بار و مردانہ می کوشند
 و حق اینست کہ انگلیسیہ درین معاملہ دار مردے و مردانگی دادہ اندہ انا لطفیل
 تنازع ایشان خلایق ہموارہ در رنج و عناد با انواع محن و بلا یا مبتلا میباشند
 ترسین کی از بنا در فرانس است قطع الطریق بگردند از باب دوقل و صاحبان
 سرمایہ جہازات جنگی سازند و مردم جنگے با جہارہ بر آنہا سوار کنند و بدیاد آریند

بهر فرقه و هر جاز یا کشتی که تسلط یابند دوست باشد یا دشمن قمارت کنند
 و از جمله توانین فرانس است جنگ و وکس باید گیر یا اختیار خویش اگر چه در فرقا
 دیگر هم این حرکت شایع است اما درین فرقه بیشتر از سایر فرقا است آنچه آنست
 که هرگاه کسی در مجلسی از کسی رنجید یا اعتبار اینکه حرف درستی با او گفت یا در آداب
 و تواضع قصور که دریا حرکتی نازیبا از او سرزد شد شخص رنجیده بجا آن خود رود
 و رقعہ بانگس برنگرد که مرافق در خلان موضع با تو جنگ طلبانچست یا جنگ شمشیر
 هر چه بخواهد رقعہ که بان شخص رسیده اگر قبول نکرد و عذر آورد نزد قوم بی اعتبار
 و مورد طعن و ملامت باشد او را بجهنم نسبت دهند و در مجالس سخفان کنند چاروناجا
 می باید قبول نماید مگر آنکه رقعہ با او نارسیده باشد یا شاه یا رئیس شهر یا سردار لشکر
 اگر در بیابان اندر برسد و بخواست بدست او افتد او مختار است که بان شخص بر شا
 یا جنگ را مانع شود و اینهم از جمله تدابیر است که جنگ نشود بدین نحو که محمد و دخیل
 در قوا این است که بان کسی که این رقعہ را می برد بگویند که این رقعہ جنگ است با فلان
 کس یا برسان او نزد رئیس برد و نزد مرسل عذر آورد که ملازمان پادشاه
 یا حاکم رقعہ را از من گرفتند و اگر رقعہ رسیده و بمضمون آن مطلع شد و کسی هم
 مانعت نکند فرامی آنروز طریقین هر یک دو کس از مردمان عدول یا خود آوردند
 که این چهار کس شاه باشند که با هم بی اعتباری نکنند و یکی بعلیه دیگری را نکند

چه اگر بنگه بکشد گزیده در شریعت قاتل اقصا ص مایند و اگر موافق ضابطه و قائل
 از طرفین مثل هم ضربت زنده و بکشد گزیده شود باز پرسى نیست بعد از حضور تیغ چمن
 و عدول در آن میدان ده قدم زمین پیمایش کنند و در وسط آن نشانی بگذارند
 و آن دو کس هر یک یک پا بر آن نشان بگذارند و دست بست هم دهند و پشت
 بر یکدیگر تا منتهی آن ده قدم روان شوند که فیما بین ده قدم فاصله ماند و همچنان
 پشت بر یکدیگر رور بگردانند و طپانچه بهم حالی کشند اگر جنگ شمشیر است پنج قدم
 به پیمایند و بر گردند و هر یک یک ضربت زنده و بعد از خالی کردن طپانچه با فرود آوردن
 شمشیر خواه زخم کاری یا نگرفته باشد هر دو یکدیگر را در بغل کشند و گریه کنند و اگر
 یک یا زخم کاری افتاد و دیگری سر او را بکنار گذارد و تا جان نسیم کند گویند در انگلستان
 شخصی از واسط الناس بر آمد که بشمشیر بازی ما پرو بان پیشه مشهور و به بد اخلاق
 و غرور انگشت نما هر نزدیک و دور بود بانگ ناخوشی است عا جنگ شمشیر
 کرده و مردم را بکشتی خلافت از بی اعتدالی او در آزار و کسی را با او مجال کار زار نبود
 روزی با او تکی که داشت از شخصی ضعیف رنجیده گشته با او پیغام جنگ داد و فردا هر دو
 بمیعاد حاضر شدند آن شخص ضعیف با او گفت و میروز تو مرا می آبرو کردی امروز
 که قتل مرا بسته ویدانم دست تو گشته خواهم شد بعضی خون خود یکی سیلی بتو
 میزنم و دست را افشاند سیلی به بتا گوش او زد و از حرکت مرد غیور بغیظ بر آمد

ر عَشْرَ بِرَانْدَامِ اَوْ اَمْتَاو و در فرود آوردن شمشیر خطا کرد و حریف منظر شمشیر بر او
 زده تا سینه بشکافت از اینجا استنباط کردید که مرد شجاع بشوید را و معارف و سستی
 حواسش لوازم است چه غیظ و غضب در آن هنگام باعث زبونی و سخر بملاکت خواهد
 دیگر از جمله قوانین مشهوره فرق فرنگ خاصه فرانسویان فراموش است
 و فراموش نیز گویند و آن در لغت بمعنی بنا و معمار است چه واضح این قانون شخصی
 بنا بوده است و در اصطلاح جماعتی را گویند که متصرف بصفتی باشند که در شان
 خواهد آمد هندیان و فارسی زبانان هند اجتماعت را فراموشی گویند و اینهم خالی
 از مناسبتی نیست چه هر چه از آنها بپرسند در جواب گویند بیاد نیست مناقضه
 با هیچ ندیدند و هر کس هر ندی که باشد و نخواهد داخل درین فرقه گردد بانی ندان
 سندی است با وضع نیکو پرمان روم و عادات مردم او جاق آن مرز و بوم یاری
 کرده ایشان را بردهشته اند یا ایشان تمیج را بیان کرده اند و آن اینست که
 در هر جا که خواهند اعم از شهر و قریه خانه عالی که در آن حجره بسیار وسیعی باشد
 بسازند و بیست الحکم موسوم گردانند هفته یکروز معین دارند کسی که نخواهد
 داخل درین فرقه شود در آن خانه در آید و کیشبتا سحر در آن حجره بماند فردا بزرگان آن
 فرقه طعنه بزنند و همه اجتماع حاضر شوند بعد از برداشتن سفره هر یک از حضار
 آن شخص تازه را نوازش و مهربانی و کلمات حکمت تلقین کنند و با و مبارکباد

گویند باوران شب چه میگذرد احدی نمیداند اعظم هند و سنان در شکست
این امر بسیار نمودند و مردم اربابش مبلغ نقد بقدر پنجاه هزار وعده کردند و آن
مردم در آن خانه درآمده بعد از بر آمدن اینقدر گفتند که احوال شنیعه که مردم را گمان
مطلق نیست باقی را هر کس بخوابد خود رفته بریند یا اینکه شب محتاج بودند
از آن مبلغ خطیر گذشته و گفتند و فایده این کار این است که در شادایار
و یاد یکدیگر باشند اگر یکی را از روزگار صدمه رسد و چیزی گردد برادران هر یک از
خاصه خود با او چیزی دهند تا صاحب سرمایه معقول گردد و در قضایا و دعا و هر چه قدرت
داشته باشند اعانت یکدیگر نمایند و غریب تر اینکه هر گاه دو کس ازین فرقه که سبکی از
مغرب دیگر سے از مشرق باشد بهم برخوردند بدون آمیزش و اختلاط هم را مشتاقانه
بسیار از مسلمانان در کلکته و خاں درین زمره اند دیگر از سلاطین با اقتدار
پادشاه انگلستان است اگر چه از اکثری از سلاطین نصاری بحدت و بیست مملکت
در یورپ کمتر اما حظش از رای تدبیر و رحمت پروری و انصاف گسترش بیشتر است
مردم آن مرز و بوم برای و هوش از فریق دیگر فرنگ ممتاز و در تدبیر و در
در کل جهان سبب انباز اند اگر نخواهیم مفسلاً احوال آن دیار را بنگاریم عمری باید و سفایز
بآن مشغول گردیم و چون بسبب بیانت تمامه احدی از فریق اسلام متعرض این قسم
حکایات نگشته اند خواستم که حاضران و آیندگان را دستور العمل و مایه انس

وانجساکا کرد و بزرگ شمه صفحه طرازی نمود و مستقر تانک فلا تکتسی انگلستان
 و جزیره است از جزایر شمالی که یکی را انگلند و دیگری را ایرلند خوانند و بزبان
 اسلامیان برتانیه اکبر و برتانیه اصغر گویند سالهای دراز در عهد خلفا راشدین
 و بنو امیه و عباسیه بمصرف مسلمانان بوده اند و در آن قریب قلعه سپهر پدید
 بر ساحل دریا مغرب که بدریای روم مشهور است بنا نهاده اند بر سر کوهی که آن
 کوه بجبل طور و آن قلعه نیز سطرادا بهین اسم می است و نزدیکیان آن حال تصحیف
 آن اسم جبرئیل گویند و در آن عهد خلق این دو جزیره مردمان کودن بمعرفت بودند
 مگر رومی و تانمار در آن مملکت دست انداز و از قتل و اسیر و اخذ اسواال و قبیله
 فرودگذاشت نمیکردند خلاص در آزار و محزه بدست اشرار گرفتار بودند تا بخوکیه
 گذشت در سال هجری حکما و دانشمندان پدید آمدند و نخستین کاری که کردند
 این بود که جهازات جنگی ترتیب داده مردمان کار آزموده بر آنها سوار کردند
 و برگردید و جزیره ساخلونگاه داشتند تا دست بیگانه بملکت نرسد و باین
 اکتفا کرده استعانت جهاز بفرم مملکت گیری و کشورگشائی افتادند بخوکیه
 خواهد آمد عرض آن هر دو جزیره در وسط معوره به نود و پنج درجه و سی دقیقه
 میرسد و در اقصی بلاد آن مملکت شصت و یک درجه است طول لیالی و ایام در
 قوس و جزا به بیخده ساعت رسد اما در آن اوقات صبح و شفق تا سه ساعت

استاده دارد که عالم روشن و آفتاب طلوع نکرده یا غروب کرده است مردم گیس
 بکاری که دارد بر سر بی صبح و شفق مشغول است محتاج بشمع و چراغ نمیدانند
 دو ماه راز و بنقطه شمال بر جبار و خشکی رفته اند تا اینکه جبار بر سر بندرسیده است
 و در خشکی از کثرت برف مجال مرور آدم و حیوان نمانده و در آن زمانه بعضی معمره دیده اند
 از قبیل صحرائشینان که آفتاب بر آنها رجوعی کرده و در آنجا شش ماه روز است و شش ماه
 شب مردمان ضعیف اندام و کوتاه بالا که از دوزخ دست بند تر نشوند و سیاه فام
 مثل مردم سودان که از شدت سرما سوخته گردند مساکن در زیر زمین دارند و در تمام
 پریشانی روزگار گذرانند طول انگیزد و هشتاد و عرض یکصد و پنجاه کرده
 و طول بریند یکصد و چهل دو و عرض یکصد کرده است و از سلطنته را لندن گویند
 طولان چهل شهرش میل عرض دو میل و نیم است سوای مضافات و بلجقات که
 مردم در خارج شهر خانه ساخته اند و آن شهر است بعظمت شکوه و رونق و رونق
 نماز و نعمت رودخانه عظیمی از یکطرف آن جاری است که جهازات بزرگ در آن
 داخل شوند و بشهر در آیند معمور و آبادان که در آن یکشت خاشاک و یک کف است
 خزیه یافت نشود و عمارات عالیه از سنگ رخام متصل بیکدیگر بالوان مختلفه
 و نقوش بدیع قرینه بهم با سلوبی که باید ساخته اند اکثری از عمارات
 پادشاهی و اعظم را به پیشم و حقیق نسبت کرده اند و در تمامی خانهای آن شهر

سته جدول آب رودخانه از زیر زمین جاری است کیلکه بجهت آشامیدن و یک بجهت
 بلخ که در سطحها سدان است و دیگر گوسه بجهت برانداختن کثافات و در کل مملکت
 از بلدان عظیمه قری و دیهات در اصل معمره و خارج آن بجهت رفت و آمد مردم
 و حیوانات سه راه وسیع سنگ بست کرده اند کیلکه مخصوص سواران و دیگر گوسه
 بجهت پیادگان و سومی خاصه عراوه و حیوانات بار بردار تا بسیکه دیگر مخلوط نشوند
 و مردم باسانی تردد کنند عله و بنایان از سر کار شاهی بر گذر با معین اند که لکر
 چاسنه خراب شوونی القور بسیارند و غاشاک را از کوچ و بازار بردارند و در بار
 در طرق و شوارع هر قدر کوه و زمین ناهمسوار بوده است بریده اند و بچوود
 کوچک و انداز صغار پل بسته اند که تردد باسانی شود و در کل قلمرو راه ناهمو
 سنگلاخ یا نه آبی که باعث زحمت مشردین کرده نیست کار و انسر نامی عالی
 در راهها بنفصله سه میل بنا نموده اند مردم خدمه مثل طبایخ و دلاک و محار
 که انواع سوار پیدا کرده حتی زنان نواحش قریب بآن کار و انسر مسکن دارند
 و لباس همه اینها از اکل و شرب و سوار گوسه و غیره معین است مسافر اگر
 روز و شب قطع مسافت نماید یا هر جا که خواهد آسایش کند مختار است در لندن بر
 در هر خانه از اعالی و ادانی دو ستون ساخته اند و هر یک خانوسی از شیشه
 نصب کرده اند که از اول شب تا صبح روشن اند و در رفت و آمد کوچ و بازار

احدی محتاج بچراغ و شعل نیست و اگر بجانند در آن شهر در آید چنان پندارد که
 چراغان کرده اند برفت و باران و سرما شدت دوازده ماه هر روز قدری برفت
 یا باران بار و در موسم بسیار و در غیر موسم کمتر و باین سبب هوای موافق و درختان
 و در بیشتر آینه و میوه جات شیرین نشوند مگر تداویر سے کہ در باغچا سے سلطانین
 و اعانم بکار برند کہ در زیر باغچا شبستان سازند و در آن آتش افزونند تا حرارت
 آتش بد درختان رسد و میوه شیرین شود و باین تدبیر بسوۃ کریم بنی نعل آورند
 و سینه و پنجاه کلیسها عالی از سنگ مرمر و شیم و عقیق مشکلفه تمام در اصل آینه
 ساخته اند و مدارس و دارالشفاء و سقاخانه و قنوه خانها بزرگینی کلیسا
 افزون از شمار است داخل آن مرز و بوم آنچه از زمین و ملک بهر سد هشت
 ندره کرور زیادہ نیست اما با عانت جہانکہ تجارت باقی بلاد ممالک عالم رفت
 کنند تا چیل کرور و پیر نعل آید و بر فاه گذرانند و حکما بعد از آنکہ بکلی
 در آن نواح استیلا یافتند مقرر چنین شد کہ ہفتہ دو روز ہمہ در یک جا
 مجتمع شوند و ہر کس را در ہر کار ہر حجہ خاطر رسیدہ باشد بیان نماید تا
 بصلحت یکدیگر بنایا سے محکم اساس بکار گذارند و در امور کلی و
 جزوی از سلطنت و حکمرانی تا بصنایع پدی بجمت آسایش رفاه مردم
 کتب مودت بطور دستور لعل تابع نمودند و بنا سے روشن کتب را بقالب

بانه چیت ساید گذشتند هر صفحه را یک قالب کتند و در یک روز از آن هزار صفحه
نکارند و از هر کتابی هزار مجلد تمام کردند کتب که بسیار شدند بر جماعتی از اصناف
مردم بقدر ضرورت دادند حتی به پیشه واران و کتب داران بجهت تربیت پسران
و دختران که با هم بکتاب روز مروان را کسب معیشت و شجاعت و سوار و علوم
ریاضی و فمنا سر و دوقص و زمان را راسوز عشق و عاشقی و دیگر و غیره
و نواختن آلات طرب و رقص تعلیم کنند و همچنین در باب صنایع هر چه مشاهده
یو و آموختند و همه کارهای مشکله را سهل و آسان نمودند و خانه عالی کردند
برود هزار کس در آن تواند کفید بنامند و نهفته بگردند و علمها در آنجا میسرند
و مردم را صدای عام میدادند و آنروز و آنجلس را بیوم الوعد و بخت غنیمت
نمودند بعد از آن اجتماع مردمی از جمله بکافی فرادته رفتند از مسائل علمی ریاضی
و هندسی و انبساط حقایق اشیا و تشریح آسمان و اخلاک باطنی آنها آنچه
که خواهد آمد در آن احوال کواکب ثابت و سیاره قمری که در یافته بودند و آنچه
مخالفت با آن و نیز قبیل مسائل مشکله و امور غامضه را بیان میکرد و اگر تفریح
نیانی موامع تعلیمید و بودند آلات و ادواتی که برای توضیح این مسائل
بودند مثل گره و اتساع ذلک بهمان مجلس طلبید و مردم می نمودند تا در این
علوم مسائل علمی منضم کردند و آنجلس از آنجلس برقرار است و در آنجلس به شغف

گرد و در این سبب عوام و فریادایگان این فرقه همه ریاضتی برداشتند و در بیگانه هم بنا
 نوشتن کتب را بقالب گذاشته اند و کار خانهای عالی برای این کار ساخته اند
 اخبار مملکت را هر هفته در یکچیز و کاغذ بهمین قسم نویسند و از این پانصد ششصد
 قالب زنند و با طران مملکت بخانههای هر یک از انا عاظم جزوی فرستند تا جمیع
 مردم از حوادث مملکت آگاه شوند و کسی که دین کار معین است مختار است از
 باز پرس غیرت هر چه بشنود راست یا دروغ خوب یا بد حتی اگر امری قبیح از
 یکی از بزرگان یا از رئیس که روزا گویند گویند که بر شامی مملکت فرمان فرماست زنده
 بنویسد و احتیاط نکنند گویند درین کار مصالح بسیاری است که مردم را بکار آید
 یکی در آن جمله اینست که امور سخره در دست بقید تاریخ بضبط در آیند و ثبت کردند
 نه مثل تواریخ سلف که در امور عظیم چون ولادت عیسی دروغ او با همان سبب
 اندر این فرسوشی و انقدر اختلاف کرده اند که بتحریر و نیاید و بعضی از مورخان
 بسبب خوف پادشاهان یا بتعصب مذہب از جاده صواب منحرف گشته موافق
 فرج پادشاه عصر و مطابق مذہب خویش هر چه خواسته اند نگاشته اند درینجا ^{بسیجک}
 ازینها را از فراموش کاری و تسلط پادشاه و تعصب مذہب نیست و تصویر است
 که از بزرگان آید اعم از سیاه قلم و غیر آن همه را قالب زنند و بحدت از قلم نیز
 کشند و با علی مرتضی و نیکویی رسانیده اند خاصه شهبه کشی را که در آن

ید بیضا و اجماع میعاد از حرکات شخص بخوبی است در آن مشاهده شود و
 تفریح طبایع بر شهرها خانه های عالی بنامهاوند و نمائند رقص و بیت السرد و موسوم
 ساخته جمعی در آنخانه برای سرانجام طعام و شراب روشن کردن شمع و چراغ
 معین اند و آنخانه است مشتمل بر ایوان وسیع ستونها بسیار دارد و تاپوست
 و فراخی آن بیفزاید و بیشتری از آنها در دست و از چهار طرف آن ایوان
 صفها گاه دوم مشتمل بر سه درجه ساخته اند و درجه اول احاطه و خواص کرسی ها
 نشینند و متصل با ایشان رقص شود و درجه دوم بالاتر از آن جایی مردمان
 اواسط است و درجه سوم از آن بالاتر و بران اولی و فرود میکان اند و این
 اماکن ثلثه را بحسب ب بعد مجلس قیمتی و بهائی است جدا گانه علی قدر مراتبهم
 کم و زیاد دارند باین وضع ساخته اند که مردم همه تماشا کنند و یکی دیگر را
 حایل نشود و چهار طرف آنخانه اطراف است و بنا نهاده اند که در آنها سفره گسترانند
 و طعام خورند و بر سقف همه این اطرافها بزرگ کویک یوارها و ستونها با سلوبی
 و لکش چهل چراغ و فانوسها بلورین روشن کنند که ناظر از دیدن آنها بوجد آید
 و در هر خانه بقدر هر چراغ و زیاده روشن شود همه از شمع کافوری تکلفت
 بگرد و قبل مردمان و عملاً آنخانه مردم را خبر کنند که فردا شب در سلطان خانه است
 رقص سرود میاست مردمان زنانه هر یک از آن و رجات که خواهند نرآن را

نزد بزرگان آنخانه فرستند او هر یک را رقصه دهد اول شام بعد از شامی مردم دست
 بسته در آیند جمعی مستخط بر درخانه اند که بیکانه داخل نشود هر کس که آید آن رقصه را
 بانها سپارد و خود در اندرون داخل شود و اگر حکمت امری ضرور بخواند بر آید رقصه
 از آنها باز پس گیرد و با خود ببرد و بعد از سرانجام آن مهم باز رقصه را سپارد و در
 دین زر می که بجهت آنکه میزدند در آرامی طعام و شراب در روستی است و هر
 کسی از ادانی بهای درجه اول را در با اعظم و راجحانشیند و باین به نام و می
 که خدمه آن خانه است مسلحی خطیر منتفع شوند که در دیده شده که در مشرب است هزار
 روپیه و زیاده بانها میدهد است همان مردم تماشائی که اغلب اعظم و ارکان
 با زمان شان رقصه کنند بر روی دست زنی را که در برهنه بر خیزد و سواد
 زین خویش را در یک پا بر سرش برهنه است. این خواب گفته و گاه است
 که با هم که گفته اند در زمانه من به آن زمانه رقصه را خواهم کرد
 و علم موسیقی و حریره رقصه نامه داشته بودند و از بدبختی نامهای عاشقانه و
 حرکات و لیریه مجلس را که در میان مردم سازند و اغلب از رقصه شراب نشورا
 آنچه میشوند و بهوش آیند با اینگونه تودمانا بدست معربه و حرکات لغز و آن
 مجلس را نه نیست بهوش خود و بکماله طبعی تا آخر مجلس شب در میان شب
 معین دارند که در آن شب بطنی رحمت و شور خود را با انواع مختلفه بعضی بصورت

حیوانات و پرستش بصورت مروج بیگانه از عرب و عجم و ترک و هندی تبدیل
 کنند که کسی که رانثناسد و پاس آداب از میان بر خیزد هر کس بهیاتی که دراز
 در آن خانه دراید از مردان و زنان تمیز مرد و زن نیز و شوارست با هم حرکات طفلان
 و شوخی و دست بازی کنند و دیگر انواع رقص بسیار است که ذکر آنها موجب
 اطناب است تا ثلث آخر شب با هم بعیش و سرور بگذرانند بعد از آن هر کس نخواهد
 در آنجا طعام خورد یا بخانه خود رود هر روزه دو وقت صبح و شام بهمین نسبت زمان
 و مردان سواره و پیاده بتفریح از شهر بیرون روند و در باغها خوش گذرانند
 بعد از دو ساعت از روز یا شب برگردند و طعام خورد و بکاری که دارند مشغول
 شوند در روزها صبحی و طعامها سنگ خورند و در شب مطبوع تناول کنند و برین
 شراب آشفامند روزانه شراب نموشند تا مانع کارها نگردد و از دو ساعت از روز بگذرد
 تا دو ساعت بر روز باقی مانده هر کس بکار خود مشغول است صحبت دهد و بازیاید
 همه در وقت طعام است روز یا شب تنها در خانه خود احدی چیز خورد جمعی که با هم
 اتحاد دارند بخانههای یکدیگر روند و طعام خورند تقسیم اطعمه داشته و در روز و شب
 خاصه زنان پری پیکر است هر کدام که بپیکر منظر می و صحبت ممتاز است
 از دست خویش حصه بچلیان رساند و بسبب حرکات دلبرانه در آنوقت از و صادر
 و در طعام و شراب تقلیل کنند و احدی از مردان را مجال نیست که زن خود را

از جوهرش با مرد بیگانه ممانعت نماید چه در قانون ایشان است که منع زنا از
 ویرجاست با مرد غیر علامت سو و وطن است بر او و اگر کسی در ممانعت بجد شود
 آن زن در عاقله قضایه شکایت کند قضاة حکم بتفریق فرمایند و مادام الحیوة نفقه
 و خرج آن زن با اوست و هیچ کدام را یار ازنی دیگر یا شوهری دیگر نیست مگر اینکه
 یکی بمیرد از خوف مردان را قدرت دم زدن با زنان نیست و قبح این حرکات نیز از سایر
 برخواستہ است خلایق همه خورسندانه در اعزاز و احترام تساهل کوشند انقدر که مافوق
 آن مقصور نیست اکثری از کارهای عظیمه متعلقه بمردان بوساطت ایشان در
 شود و قبل ازین در زمان قدیم پرده پوشی زنان در فرنگ بطریق یونانیان
 بحد که هر گاه زن را بشوهر دادند و گیرسے اورا نمی دید حتی پدر و برادر و از خانه
 تمام بیرون نمیکردند تا اجازه او بر می آمد بعد از رفع امر بکازانجا اول بفراس
 این امر تسبیح سمریت نمود که زنان را از پس پرده احتجاب بجالس شهود جلوه گر
 ساختند و در تمام فرنگ شایع شد تنبأ کونیز از انجا بهمه جایی عالم رسیده
 و چنین است بیماری ابتداء اطفال مرض آتشک مردم ادبیکه بفرنگیان مخلوط
 شدند و تمام عالم شیوع بهم رسانید و الا چهار صد سال قبل ازین از تنباکو
 و این دو مرض در عالم نشانی نبوده است و زبان مردم جمیع عالم تنباکو را بیرون
 هم که نام امر کائی است گویند و از جمله مستحذات فرانس بتازگی در میان ایشان

شیوع یافته است اینست که ازین بچی زانوی که کرده متناقص است و
 زناشوهری را برداشته اند بچشمه معین : تراصیر : بن و در سیاست با کسی
 عقد منعقد شود و صیغه در میان نیست = زنا = نه بعد از عقد تا دو ماه
 با هم باشند پس انقضای دو ماه هر دو معتقد اند : با هم بمانند یا از هم جدا شوند
 و هر کس بی کار خود رود و اگر زن حامله باشد بر جای او بخاند هر کس عقل مند است
 از انست در انساب اصلا با معتبر ندانند چنین گویند که در تمام شهر و شعور
 زن و شوهر با هم مکر شوند و از هم متنفر گردند و باین سبب مقاربت کنند
 و اولاد کم بعمل آید بخلاف این قانون که بعلت تازگی مدام مردان و زنان را
 با هم تشنگ خواهد بود و کسی بلا عیب نماند چه بیکی را اولاد نشود و از جا
 دیگر بخاند او می آید و اینک طفل از نطفه شحمه بیاید امر اعتباری است هر قسم
 رواج گیرد همان در نظر مستحسن خواهد بود و طلاق : اما آنکه خدا را انگلیس است
 که قبل از آنکه خدائی مدتی زن و شوهر را با هم در خطا : ملا : اند باغ برو می کنند
 و شب و روز صحبت دارند تا خوی هم را بچیز بکشند و اگر هر دو را خوش آمد عقد بعمل آید
 والا هر کس لطرفی رود اطباء این نرته در تشریح ابدان نفی بکارت کنند و چنین
 اقامه دلیل کنند که اگر زنی بسن سی سال رسد و مردی زویه باشد بعد از آنکه در باو
 رسد آثار بکارتی در آن نیست خونی که در بعضی ختران کم سن مشاهده میشود

خراشی است که بآن موضع بسبب نزاکت میرسد و پروه در میان نیست و این هم
 از تداوم حکماست که کسی بر بخت ایستادگی نکند و زنان را بزننا نسبت ندهند
 و عقوبت بر پا نگردد و چه ظالم است که با این قانون که مدتی متداولی و مرد جوان که
 نمونه جنبه و شکر و شیشه و حمران با هم در خلوات بسر برند و اغلب از باده ناکه حجاب
 بر میدارند و سرگرم باشند بخت کجا میماند و می باید که مرد و زن از هم
 بیگانه باشند و زیاده از یکزن جایز نیست و فرزندان بر کرسی بلند قریب
 و می طعام خوردند و خود هم بر کرسی نشینند و کرسی که بر آن چیز خوردند آنرا میگویند
 بزبان فرس قدیم و ازینجاست میزبان و در چیز خوردن دست هیچ طعنا
 نرسانند بمانند و برنج را با قاشقی نقره خورند و نان و گوشت میور با کار و برند و
 بدین بگزارند هرگز دست بچیزی نمیرسانند و این رسم را از ترکان و جماعت مغول
 فرا گرفته اند از عهد پادشاه خورشید چنگیز خان که فرنگ را تمام مسخر و بعد از او
 که ترکان در آن دیار فرمان روا بودند این طریقه از آنها باقی ماند گویند طایفه ایمان
 از بهمان مردم اند طریقه کورنش پادشاه نیز بوضع ترکان است مردم سر را
 برهنه کنند و زانو بر زمین زنند تفادقی که دارند این است که پادشاه انگلستان
 نمود ایستاد و در وسط مجلس میماند و مردم گرد او حلقه بسته یکیکه پیش آید و زانو
 زنند و مطالبه که دارند عرض کنند و چنین است حال گورنران و روسا

جز در وسط استاده و مردم بر دور او باله بندند و یکی یکی نزدیک آمده قدری
 خم شوند و مطالب را عرض کنند زنان نوزدن مخصوص سلاطین عظام است
 و طریق سلام زنان این فرقه و سایر مردم فرنگ این است که یکدست بگریزند
 و قدر اندکی کوتاه کمینند و کفل را حرکت دهند و سخت خوش آئینده و از آنها
 بغایت زیبا و برازنده است و از آواضع مستوده و توانین پسندیده
 انگلیسیه است وضع تراک ارسال خط و سرکار خود و تمامی مردم بطریق قلمرو
 و اقتصاد بلا و تا هر جا که دسترس داشته باشند خواه ملک خود و خواه ملک بیگانه
 اگر رئیس آن ملک مانع نشود و آن باین نحو است که بقاصد هر دو فرسخ یا کمتر
 در تمامی طرق و شوارع خانه از چوب سازند و چند کس قاصد را با یک آریزه در خانه
 سکونت دهند خطوط در کمیته چرمی نمکینند و بقاصد بینه او این دو فرسخ یا
 یک نفس دو پاره بر دم خانه دیگر رسانند و طبل کوسچه در دست دارند و میوازند و میروند
 تا سیاه از صد آن رزم کنند و مردمی که با نخایند آواز آنها را بشنوند و یکی
 حساب رفتن شود بجز در رسیدن این یکی دو می گیس را گیرد و روان شود در شب
 شبانه روز چهل پنجاه فرسخ و زیاده طی کنند و در انگلستان سواران معین
 بترقیه چاپر و در اینجا آدمی هم با اسپ بدل شود چنگ آدم را چه مقدار توانائی باشد
 که این همه راه رود و هر جایی را بحسب قریب بعد اجرتی است علیحد خطوط را

وزن کنند و در مشقال نیم یا روزی یک نگیرند هر قدر که مسافت باشد و اگر از دو
 مشقال نیم یک قیر از زیاده شود اجرت را مضاعف گیرند تا پنج مشقال و از آن که
 گذشت باز مضاعف کنند و همچنین در هر دو مشقال نیم اجرت قبل از آن مضاعف
 گردد و چنین است رفتن و آمدن عالم دارگان هر گاه خواهند به سرعت بجائی روند
 بر خفه سوار شوند و هشت کس آنها بر دوش بردارند و شتاب روان شوند و دو
 کس آذوقه و رخوت او را بردارند و یک کس مشعلی نیز همراه است این مردم تا دو
 فرسخ روند و در آنجا باز اینقدر آدم میباشد محفه را بزین تار سیده دوش بر دوش
 کنند و روانه شوند همانقدر که خطوط روند این مردم نیز قطع مسافت نمایند
 روزی یکصد روپیه اجرت این کار است و اگر خواهند جلد تر روند بر مردمان بیقراری
 آن وقت اجرت مضاعف گردد و ازین کار سالی صد هزار روپیه و بیشتر گذر
 و وضع اخراجات علم و پیادگان که با مستاجر است عاید سرکار گنمی شود
 و خطوط کمپستی که معادل خطوط تمام مردم اند سبب آخر وقت و آمد کنند
 کارهای و شوار را بر خلائق آسان کنند و خود میالغ منتفع شوند تو صیغ
 تتبع روزی هکمان باد و باین سبب که هر روز راهی اند که با شمارسد
 و از او ضاع رؤسا اطراف مطلع شوند که هر روز در راه اند و همه رستگان را
 تا چیز کرده اند همین این مقال را بیان مجلسی از وقایع و چنانچه در گنمی

شاه عباس ماضی صفوی که در رعیت پروری و معدلت گسترش طاق و پیرایه
 و تدبیر شهره آفاق بود بعد از شاه طهماسب که چندی در عهد اسماعیل میرزا و سلطان
 خدا بنده فتور در سلطنت بهم رسید جماعت وندیس و پرتکال در بعض بنادر
 فارس و رجز و مازندران استقلال می زدند و پادشاه را به قوا و کرمه
 وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ قُلْعِ وَقَعِ الْبُشَا
 منظور بود جماعت انگلیسیه را در مقابل طلب داشته بندر عباسی را بنامند و ایشانرا
 سکونت داد تا استیصال آن در وظائف یا اصولت ایشان از انگلیسیه بعمل آید و
 چنان شد پادشاه دیوبند و سیاهستان حاکمیر پادشاه از احفاد سلاطین بابر و تغلق
 آن خاندان بجهت دفع پرتکال که در تمام بنادر هندوستان فرمانروا بودند نیز این
 عمل نمود و انگلیسیه را بکلمه جای داد و ایرانیان که بالذات سباع خاصیت
 و بالعرض مستقیم نیستند آسان کردن بقلاوه فرمان احمدی در میانند خاصه با
 مردم بیگانه خصوصاً مخالف مذہب فرمان برداری را روا ندارند و تسلط غیر
 مذہب با حیوة شان جمع نشود و سلاطین و رؤسا از فکر مملکت دار می غفلت
 نورزند و نگذارند که بیگانه مستط شود و اگر احياناً بسبب غفلت پادشاه و رؤسا
 مملکت بدست بیگانه افتد رعایا و عوام را آرام منقطع و زندگه دشوار گردد
 و هرگز آرام نشوند بخیریکه از غفلت پادشاه خمسه اطلاق شاه طهماسب صفوی

و آمرای آسایش طلب جماعت و عهد ازادنی جاگران بیکدیگر سگی هرات بودند
 مسلط شده چندی باقتدار فرمان فرما شدند در عین شوکت و سهیلاهی آن جماعت
 مکر مردمان شهری صحرائی بر آنها که حاکم مقتدر بودند شوریده تیغ نهاده اند
 و هم در با توابع و لواحق بسیار رسانیده اند چنانکه در تبریز و همدان و کلپانگان
 و بر و جرد این عمل بکرات با افغانه بعمل آمده و افغانه بعد از تسلط بار دیگر یا بجزیر
 رهنی شده اند یا قتل عام نموده اند و این عمل نیز از ایشان مکرر سرزد میشد و مردم
 از شورش با زلی آمدند و رام نمی شدند تا بطور پادشاه قهار نادار شاه همین ماجرا بود
 که او قلع و قمع آن طائفه از ایران و از اکثر بلاد هندوستان بجلی نمود و چنین
 بوده است در عهد اسکندر ذوالقرنین و افراسیاب ترک و چنگیز و امیر تیمور
 کورکان که مقام ذکر آنها نیست و برواقان سیرتورنه در یکی از توابع پنج دره
 که اسکندر از شورش ایرانیان بستوه آمده با ارسطو و حکمای دیگر در باب
 قتل عام آن مملکت مشورت نمود حکما عرض کردند که مرئی این سرزمین آفتاب مردم
 این کشور بآن منسوب اند در سرشت ایشان شجاعت و هوش مخلوق است
 اگر پادشاه این طبقه را قتل نماید از هر دیکه که مردم در انجا در آیند در آنک مملتی همین
 خلقت را پیدا کنند و این غیرت و شجاعت از تاثیرات آب و هوا آن دیار است
 اسکندر از قتل عام در گذشته ما را نمود و مجازا مردم بنا در با انگلیسیه بر او در

می بودند و ایشان نیز چار و ناچار سکونت داشتند خسته بودند که پر و بال
 بهم رسانند که یکی از خدمه خود را که مردم بند عباسی بود بتقصیری چوب زدند تا او
 مژده عامه آن بندر نخواستند و در آن واحد همگی را عرضه تیغ بید ریخ نمودند و همان
 ایشان را که بلنگرگا و بودند غارت کرده آتش زدند چینه کسسه که در اصفهان
 و جابا و دیگر بودند بر فستند و اما کسانه که در کلکته بودند بعد از سستی ^{اعت} اجاب
 پر نکال با مردم بنگال که از قبیل حیوانات وحشرات الارض اند بتاموی احوال
 و شهرت با لیت لهامی نزدیک و دور پرداخته بار و سا آمیزش نمودند و بدست
 بذل ایشار عامه مردم را با بعضی اعظم خود گریه کرده و چون قاطبه نصاری
 تجسس اخبار و تفحص احوال مردم روزگار خاصه مسلمانان را ذاتی و جبلی است از
 ابتدای ظهور ملت احمدی این شیوه را بجد دارند چنانکه از جمله آثار پیرس که
 خلیفه دوم عمر بن الخطاب عهدنامه که در زمان او میان نصاری و مسلمانان
 نوشته شد از ایشان گرفتگی این بود که تجسس احوال مسلمان نکند و اخبار
 و اوضاع ایشان را بجائی نه نویسد جمعی از خود و از همنود و جماعت بت پستان
 و مسلمانان تبه روزگار این دیار که با آنها پیوسته بودند با طرف مملکت تجسس
 اوضاع سلطنت و جنگ و نگی احوال رعایا و برابروانه نمودند و در کلکته قلعه ^{سلسله}
 ساختند و آنرا بجهت خرب مردم به بیت التجارة موسوم ساختند و در ^{حرب}

از توب و تفنگ آن قلعہ کشیده بہ بہانہ اینکہ مالی التجارہ ما در نجاست آلات
 جنگ بجعی نگہبان محتاجیم قلیلیہ مردم جنگی از ملک خویش طلب داشتند و از مردم
 ہندوستان نیز نوکر گذاشتند و سلاطین روسا و مشوسطین ہر یک علی قدر مراتبم
 بعیش و طرب مستغرق و از بارہ عقلت و غرور بہ ہوش و ہر کس بہر جا کہ مقام داشت
 مسیت و مد ہوش بود و چیزے کہ در عالم نخوت بخاطر شان خطور نمیکرد
 تسلط انگلیسیہ بود و ہرچہ از تارک سامان جنگ ذخیرہ و آذوقہ و ملازم نگاہ داشتند
 سپاہیان و تعلیم جنگ بقوانین خویش میکردند کہ فی فہمید و اگر بگوش
 می شنید اعتنا نمیکرد تا چہل پنجاہ سال قبل ازین در عہد جعفر علی خان کہ
 بیکریگی ہنگالہ و دائما از خار بنگ آواز چغانہ و جنگ بیخود بود با امر امی غدار
 سازش نمودہ اوراد حالت مستی از مرشد آباد گرفتار و بجلکتہ مقید داشتند
 وقاسم علیخان داماد اورا بجای او منصوب نمودند و از انوقت الی اومنا ہذا
 روز بروز و لحظہ بلحظہ در ترقی و لواسبے اعتلا و فرمان فرما در کل مملکت ^{دارند} فرستہ
 بعد از تسخیر ہنگالہ دآن نواح بے شر و شور رسیدن اخبار جاسوسان و اطلاع
 باوضاع ہر نزدیک دور ب فکر اماکن دیگر افتادند و بدینگونہ بنا نهادند کہ
 ہر مملکتے را کہ تسخیر آن منظور نظر باشد اولابریس آن دیار عرضید در نہایت عجز
 و انہسار و کمال مسکنت خاکساری بر نگارند مستضہ ہستند عامی و کیلے

از جانب خود آن مملکت بمقرر ریاست یا سلطنت و سلاطین و حکام این دیار
 حتی رایان و بت پرستان را مرض نخوت و خورش آمد طلبی و ریشخند عرض عام است
 از آن نامه که بنجایت پاس آداب را مرعی داشته اند مشغول شوند و بر خود ببالند
 که از یک انگریز چه شود و از وجه برآید و بکدام شمار آید و از دنبال آن عرضیه بنویسند
 جواب نیامده یک کس کار آزموده با تحفه و هدایای بسیاری از نقایس چین و فرنگ
 روان سازند رئیس بجلت چشم تنگی از دیدن پیشکش و کلمات تملق بر خویش
 ننگی و فرستاده را بعزت نگه دارد و کبلی که در آنجا فائز شد بنحوی که گذشت است
 جانی گشتند و بیشتر در خارج شهر مسکن گیرند و خانه قلعه مانند بنا کنند و اسباب حرب
 آنقدر در آنخانه بگذارند و شکری نگاه دارند که اگر رئیس از بدون او پیشمان شود
 قادر به بیرون کردن او نباشد و بداد و دهمش و ریزش کوشد تا عامه خلق را بخود
 گرویده کند و اخبار و حالات را بمقرر ریاست خود که کلکته است هر روزه برنگارد
 و با اعتراف جوشش کند و بار رئیس در کمال فرد تنی و خاکساری مانند کسی که از
 چاکران سلوک نماید و هر روزه عهدنامه تازه بر پوست آهویا بر مس شمل بر
 اطاعت خویش و قلع و قمع دشمنان آن سرکار و استیصال اعدای آن دیار
 از جانب کمپنی بشرح و بسط بسیار نوشته بر رئیس سپارد و او را بکل مطمئن خاطر
 سازد و آخر عهدنامه از دستمانند که چون کارکنان سرکار کمپنی خیر خواه این سرکار اند

ما هم گفته و کرده ایشان را همه جان فکری نظر داشته از صلاح و مساوی بدید ایشان بیرون
 نباشیم این عذر نامه را که گرفتند بکلی مسلط شدند چه در هر ریاستی چند کس
 صاحب داعیه جمعی کارکنان هستند که اغلب با هم منافقان و شکست کار
 یکدیگر مصروف اند هرگاه میانه دو کس از مدعیان ریاست امر ایجاد کشید
 وکیل با طرف قوی سازش کند و از جنگاله افواج انگریزی می بود او طلب بعد از
 برداشتن طرف ثانی طرف غالب خوشوقت شود پس با و تکلیف کنند که مواجب
 این فوج را بر دست خود گیرند و باین آراستگی که ملاحظه میفرمایند همیشه نزد خود
 نگاه دارند تا نگاه و بیگاه بکار آید او نیز قبول کند و نگردد و سرداران همه انگریزان
 در آن خارج شهر عالی قلعه که وکیل بجهت سرکار کمپنی ساخته و خود میماند خانه
 سازند و شکران نیز در آن قرب جامی دهند چند ماهی که گذشت مبلغه مواجب
 شکران را از آن کار جمع شود از سیطرف مطالبه شدید و از آن طرف بیست
 لعل سزید معبرفت سینه از کارکنان و ملازمان آن سرکار پیغام دهند که اگر داد
 مواجب شکران ماه باه گوارا نیست یا ما را جواب گویند یا بقدر مواجب
 شکران از ملک جدا کرده با بسپارند که دیگر فیما بین مطالبه و سوال
 دبه با ما ماند با جاز او قبول کند و آن قدر از مملکت دهند و هرگاه
 رئیس را اجل برسد بانجمه از اولاد و خویشان او مثل اسلحه ریاست اند

ہر کد ام کہ قبول پیشکش سالی مبلغے سرکار کمپنی کند اور برابر ایستہ پر درندہ
 او نیز از دادن پیشکش عاجز شود و قدرے دیگر از مذکرات بقصد تصرف ایشان
 و ہر تا بجلی تمام آئرا مالک شوند اما در ظاہر و غلبہ ہرگز دست نطاول با صہی دراز
 نکنند و با وجود قدرت و توانائی بجنگ بیوال ملک کت را متصرف نشوند
 و ہر گاہ امر با کسی بجاد رکشید سبقت در جنگ نکنند و با وی پیغام رہند کہ ترک
 بیجاچ کند اگر پذیرفت و بگفتہ ایشان راضی شد کار سے باوند ازند اگر ہمہ در عین
 صحت آرائی باشند و یقین دانند کہ فتح از ایشان است ہرگز روند و اورا بجالی
 خود گذارند و چیز سے نعل ہا گیرند چنانکہ با ٹیپو سلطان دو مرتبہ این معاملہ
 دست داد و اگر جنگ شد و شکست دادند رئیس با شتہ شود ما شند
 ٹیپو سلطان در نیر تہ آخر یا فرار کند مثل نواب شجاع اللہ ولد وقاسم علی خان
 داماد جعفر علی خان یا دستگیر شود مثل وزیر علیخان تربیت کر وہ و پسر خواہ
 اصعب الدولہ بہر حال اگر از زندہ است و توسل جوید باز اورا بریاستہ
 نشانند و بشجاع الدولہ این رفتار امر عی داشتند و اگر گشتہ شد یا فرار کرد
 اولاد و متعلقان و کارکنان و منسوبان اورا عزت کنند و مواجب دہند کہ
 بر فہاہ بگذرانند و اگر دستگیر شود نیز چنین کنند در خانہ نگہدارند و آنقدر ارباب
 مشاہرہ دہند کہ محتاج نشود و بہ بزرگی باندم چشم گذارند و اگر در جنگ

کشته شود باز با اولاد و منسوبان او همین قسم سلوک کنند و با آنها بعزت و توقیر
 برخوردند و حق خدمت احدی را ضایع نکنند حتی بجهت سپاهیان که در جنگ
 عضوی از آنها ضایع شود اگر همه یک انگشت باشد و بخت اولاد آنها نیک گشته
 شده اند زمین و مزرعه و مواجب بند تا آرام بگذرانند و حق اینست که
 مروت این فرقه نسبت به دشمنان کینه جو هنگام تسلط از غریب روزگار است
 و درین خلعت از جمیع فرقه عالم بهترند چه برچسب دشمن خونی را بعد از تسلط
 زنده نگذارند و باوقوتند در رعیتی که فرمان فرمائی بذاته از او بر نیاید و مملکت را با
 چنانکه باید نتوانند و بخواهد بعضی و سرور بگذرانند و بدام از باد و خوشگوار
 مست محمود باشد و با این حالات هم اسم مملکت داری بر او باقی ماند و رونق
 و قسّم جهات را دیگر کسی کند بهتر از این جماعت در کل جهان یافت نشود
 و دیگر از جمله قوانین این فرقه است که کسی را بر کسی تسلط نیست پادشاه یا امرا
 اگر نخواهند بر زیردستان زیادتی کنند آن شخص در محکمه شکایت کند هر دور
 در مقابل هم ایستاده نگذارند و امرشان را فیصل دهند و همچنین اگر از کوچکی
 بر بزرگی ایذا رسد آن بزرگی شکوه کند و بحکم قضاة حد بر او جاری شود و بجهت
 زود آید از جانب پادشاه و عطا در محکمه دلیل ایشان حاضر شود و باید سعی
 رهنمود کند و زود را بعد از اثبات از حلق کنند یا در جزیره بد آب و هوا که

بجهت این کار معین است اخراج نمایندگان پنهان مفسدین و اشرار را در آن
 جزیره فرستند تا عمرشان در انجام سپری شود و از قتل نفسی بخت محرز اند و قریب
 بکلکه جزیره ای این است که از آنجا جزیره آباد و خلقی انبوه از هر فرقه و انجمن
 بسر برند و چون فریق مختلفند از زبانی علانند و سواى الله همه جمیع عالم در میان
 ایشان رواج گرفته است درین چند سال حاکمی بجهت ضبط آن جزیره از کلکه
 فرستاده اند که بر آن خراج مقرر کند، بجهت آن پروانه ایست که در دست هم
 در آنجا بهم رسیده است و حکما بعد از اجرای اکثری از این مذکور و بگذشتگان
 سلطنت افتادند چه تا آن زمان حکمرانی بالاستقلال و الانفراد بود هر روز یکی
 معزول و دیگری بعلیه مسلط میشد و بسبب مفساد و خویشی که از لوازم تغییر
 سلطنت است بظهور نیرسید و پادشاه آن عصر خود نیز یکبار نشیند و در کثرتی
 از آرای پسندیده با حکما شریک بود سالها بنگران کار صرف اوقات نذرند خراج
 همه را از اسب بدین قرار گرفت که پادشاه را مسلوب الاختیار کنند و بجهت
 و آنچه مستند به معادل کرد و رو سپید که پانصد هزار تومان سفیدی است معین
 که و قابمصارف سلطنت نماید سوامی از ارباب شاهزادگان، مسو بانان
 که بجهت هر یک همی جدا معین است پادشاه نیز راضی شد و هنوز را مسلوب
 کرد اما در رعایت و نوازشش هر کس مختار است و بخوبی نگارند

قتل نفس یا اضرار احدی حتی زدن سیکے از خدمت خود را قاور نیست ما دام کہ حکم قضائی
 نشود بیچ سیاستی اجرا نگردد و آرسے ہر سالی سہ کس واجب القتل را ہر گاہ بخوابد
 شفاعت کند و نگذارد کہ بقتل رسانند یا اخراج البلد کنند عیوانہ و بعد از سلب
 اختیار از پادشاہ قوانیم سلطنت را بستہ امر مضبوط ساختند پادشاہ و امرا و رعایا
 بدین نحو کہ ہر گاہ امر سے از امور عظیمہ اتفاق افتد ما دام کہ این سہ فرستہ
 گیر اسے نزنند آن کار صورت نگیرد خانہ بسیار عالی در پای تخت بنا نهادند
 و بشتوری و خانہ مشورت موسوم ساختند و بر رعایای بلد و بلوک تمامی ظلم و
 پیغام دادند کہ رعایای ہر شہر و قصبہ از جانب خود ہر کرا سزاوار دانستند
 وکیل کنند کہ در پایہ سر ری سلطنت حاضر باشد تا کار ہا بمشورت ہمگی انجام
 یابند رعایا بدین گونہ وکیل از جانب خود مقرر کنند کہ ہمہ در یکجا مجتمع شوند
 بزرگان آن شہر یا آن دہ اسامی جمع ما کہ لیاقت این کار را دارند بہر حال
 عرض نمایند او بہر کرا بہ پسند و اسم او را در کاغذی نوشتہ دہد ہمہ را جمع نمایند
 و حکم بر غالب کنند کہے را کہ اغلب رعایا پسندیدہ اند بان کار مامور
 سازند و بہدار السلطنت روانہ کنند و زیادہ بر ہفت سال این خدمت را
 کہے نگذارند بعد از انقضای ہفت سال دیگر سے را معین کنند و ہر گاہ
 امر سے اتفاق افتد از جنگ یا صلح یا جامعہ یا اداو کہے بزر یا لشکر

و امثال ذلک وزیران مطلب را با پادشاه عرض و دارند پادشاه در روزی معین
 با حضور سران و سرکردگان و تمامی امرآخرد و بزرگ و وکلای رعایای جمیع
 بلدان و قصبات در آن عالی خانه قرمان و در خود نیز در آن خانه رود و بجای میبند
 که بجهت نشیمن او ساخته اند قرار گیرد و آن امر را از بهنگی سوال کنند امر او و وکلای هر که هر چه
 بخاطر رسد و صلاح مملکت را بدان دانند و در کاغذی نویسد پس همه را ملاحظه نمایند
 و حکم بر غالب کنند و اگر نصف آن مردم بیک امی و نصفی دیگر را می طلخند اندیشند
 پادشاه مختار است بهر طرف که میل کند آن را سپسندیده است و دیگر کسی را
 مجال تغییر و تبدیل نیست و حکمت درین کار اینست که هرگاه امری منقح شد چه
 خرج آن کار شود رعایا از طیب خاطر دهند و عذر نیاورند پادشاه و امر نیز بقدر
 حصه خود در خرج آن کار بد کنند امر سه مختلف نیست که کسی بران ایستاد
 نماید و بجهت پادشاه تقدیر نسا را جایز داشته اند اول یکی از دختران سلاطین را
 با و منسوب کنند و بجهت هر کس را بخواهد بگیرد و اولاد می که بهم رسند هر چه
 از آن زن اولی باشد شاهزاده و بجهت ایشان وجوه کران معین است و بجهت
 مثل سایر الناس اند بعد از بزرگ شدن خود مختار اند بعلوم کوشند یا سایر می شوند
 یا صنعتی بیاموزند شنیدم پادشاه حال را با زن اولی که دختر یکی از سلاطین
 علاقه مفرطی است و هر سال از آن زن فرزندی بعمل آید ارباب اجل عقد

پادشاه را از مقاربت با او مانع آمدند چه خود شاهزادگان موجب یادتی خرج
 از خزینہ و بیت المال است و ولایت عهد بعد از رحلت پادشاه با کبر اولاد رسد
 و اگر او در حیات پدر بپرورد و پسر او رسد و اگر او را اولاد نباشد بر او دیگر که بعد از او
 و اگر پادشاه را اولاد مذکور نباشد بدختر او رسد اما اولاد صبا یا هر چند
 شاهزاده باشند بسطنت نرسند و بعد از فوت آن دختر که سلطنت با او قرار یافته است
 حکمرانی بیکے از برادران پادشاه سابق یا یکے از اولاد برادران او رسد بشرطی که
 معین است و بر همین پنج ارث پدر با کبر اولاد مذکور رسد و بر تقدیر فوت پسر
 بزرگ در زندگی پدر به پسر او رسد و این در صورتیست که متوفی وصیت ناکرده باشد
 و اگر وصیت کند تمامی مال خود را مختارست بر کس از اولاد یا اقوام یا بیگانگان که
 خواهد وصیت کند بدان موجب جعل آوند و گاه باشد که تمام اموال خود را خیرات کند
 و در آخر فی نیست و پدران هر چه خرج اولاد خود کنند از روز ولادت تا هر وقت
 که بخوابند از خوراک و پوشاک و خرج کتب خانه بعد از آنکه پسر بحد رشد رسد
 و ملتی پیدا کرد از و باز رسد تا نند و بسن هشت سالگی که طفل رسید پدید آمدنی او
 هر که باشد بیست هزار روپیه بسرکار کمپنی دهد و هشتاد چاکری اورانما
 کمپنی بموجب چهار صد روپیه بشاہرہ اورا نوکر کند و بی تکلیف که رسید
 از آن پس سرکاری که خواهد شد اورا مامور کنند و بطرفی

بسمت امریکا یا هندوستان روانه سازند و او بچو هر زاتی مصدر خدات شود
 در جاه و مواجب او بیفزاید تا بگردد زنی رسد و از آن هم بالا تر رود و در سلک
 امر اعظام منسلک گردد و گاه باشد که در رتبه پادشاهان و گان شریک سهمی گردد
 که در صف ایشان نشینند و آنچه حکامی حال درین دهه دوازده سال باه مفرحیت
 واجب القتل پیدا کرده اند اینست که اگر پادشاه که برای او در عرض سال زیاد
 از تنگس معاف نبود هر کس را بخوابد شفاعت کند مختارست یا سبده
 کس از معارف محضی نگارند و بران مهر کنند که وجود این شخص واجب القتل
 در نظام عالم بهتر از آنست که بقصاص سدا و نیز بخشیده شود و این هم که تمام
 ارث پدر را در صورت عدم وصیت با کبر اولاد دهند و باقی را محروم سازند از آرا سه
 جدید است گویند سازه از میان بردارند و مرتفع شود و پسر بزرگ صاحب است
 خطیر گردد و دیگران چشم از مال پدر که کوتاه کردند ب فکر کار خود افکنند و باین
 سبب خانانها برتسار مانند و بر باد نزنند و دیگر از جمله خوانین عظیم
 وضع خلعت عدالت است که بجهت رفع مناقشات و مخاصمات بین الناس
 موضوع است و آن چنان است که در بیدان عظیمه و قراسبه و هر بزرگ خانان
 بنامند و بخانه عدالت موسوم سازند و چنان کس از حکامی در شمشه خداترس را
 بجهت فتاوی و نوشتن مجلات و اجراسه سیاسات پادشاه معین است

و ایشان را چنان خوانند یعنی قاضی سواجب هر قدر خود بخوانند از مهر کارشاهی
 بیرون می آید ^{بدرجه بیستم اول و سکون ثانی ۱۱}
 مضاعف مرحمت شود تا از کسی رشوت نگیرد و او دام الحیوة معزول نشود مگر
 اینکه از کسی رشوت گیرد یا بطرف دیگر در فتوی خبیانت گشته آن زمان برادر کشید شوند
 و در آن خانه مکانی برتر بپرز شاه نشین بجست نشین ایشان سازند و چند کس
 از فضلا می حکیم را که بزبان علمی آشنا باشند در خدمت ایشان مقرر کنند و آنجا است
 که نسیله گویند و جمعی دیگر مردمان با پیشش را که عالم بالسنه اغلب فرقی باشند
 زیر دست کوشلیان بگذارند و آن مردم را و کلا خوانند کسی را بر کسی ادعای
 یا مطالبه باشد در عدالت نزدیکی از و کار و و و مطلب خود را اظهار کنند
 و بر طبق آن بهر مذہب که باشد بطریقه خود قسم خورند و ضامن دهد که بران
 شخص بهمت نکند و کیل ملاحظه کند اگر مدعی علیه از اشخاص معروف
 و ثمان فرار باو نیرود و خود باور قیقه نویسد که فلان شخص این مبلغ را از تو
 ادعا و ارد و بمن اظهار کرده است خود با هم بفهمید تا بعدالت نرسد که باعث
 بدنامی و ضرر طرفین است و اگر درین باب اجمال نمائی او بعدالت شکوه
 کنند و بر تو ادان رسد او اگر بامدعی سازش کرد کوتاه شد و در صورت
 بی اعتنائی وارن شود و اگر مدعی علیه از معارف نیست و احتمال دارد
 که بگیرد بی الفور مدعی وارن دهند تا اگر فقار کند و وارن عبارت
 بدوزن با چن ۱۲

از گام نهدی است که بران با تو معای مدعی و عمر پادشاه انگلستان شبت است چند کس
از محصلان آن کا قضا گیرند و نزد مدعی علیه روند و آنرا بنامیند بعد از دیدن آن دو آرزو
ساعت اورا حملت است که از سه کار یک کار کند یا ادای آنچه مدعی خواسته است
یا ضامن معتبر متمول در آن شهر خانه و ملکی داشته باشد و ضامن مضاعف آن مبلغ
شود و یا مجبوس و و بقتید رضا شود و ضامن بجهت این است که مدعی علیه جواب است
خود را بقضاة عرض کند تا هر چه حکم کنند و نشود که درین سوال جواب بگیرند
و محصلان با حکم است که اگر آن شخص در حجره باشد و در بر سر او بسته یا اینکه در خلوت باشد
که کسی از حجره او از رفتن مانع شود و صحبت کند تا از آن حجره و خلوت برآید و اگر بر او ناگاه
داخل شوند او یکی یا دو تارک پلاک کند یا زخم کاری زنده خون شان پد رست و از زوبانه
نیست و بر جاسع که از قبل سلاطین یا روسا اطرافت بوکالت در پایه سر شفا
یا بارالریاست مامورند و از آن ممنوع است چه ازین حرکات مردم بیگانه متوکل
شوند و در انتظام ریاست متخلل پیدا آید و هر گاه مدعی علیه از بر آمدن دارن
متطلع شد و قرار کرده بملکت دیگر از فرق نصاری یا و هندوستان خود را یکی
از قری رسانید که در آنجا فرقه دیگر از نصاری خانه و نشان داشته باشند و بایشان
توسل جست یا در شهر بخانه خود رفت و در بست یا در صورت رسیدن دارن
بقتید راضی شد و مجبوس فت دیگر کسی را بر او تسلط نیست روز یکشنبه از آن

و از خانه خود بیرون برآید و بدستی معاملات خود پردازد و تا غروب پانزدهمین
 خواهد کند و هر جا که خواهد رود شام بخانه یا بان ده برگردد و وقت عصر اگر چیزی
 که بان ده یا در خانه خود که در بر تروی اوست باشد بماند و بجز یکشنبه بر نیاید احد
 بر او دستی نیست اگر چه صاحب مصالح خلیف و بر قضاة تغلب و معلوم باشد چیزی نگیند
 و در مجلس نیز هر چه خواهد کند معاملات و داو بصد نماید و بعیش بگذراند تا خود ادا
 حق مدعی نکند بزور از و نگیرند آری اگر مال او در جانی بدست مدعی افتد بعد از
 اثبات که بغایت مشکل است بحکم قضاة مشعرف شود و در وجه این همدا گویند
 که در دنیا اجرامی کار خلائق و مصالح عبادت و متغلب را ازین حدابی بیشتر نشاند
 که بزندان یا بخانه در بسته یا یکی از دیوهایت بماند و اجازت بر احدی در زندان
 یکشنبه بجهت اینست که بکلی کار بر مردم تنگ نشود و برای اجرای امور و سرانجام
 کار باراه مفرقی داشته باشند و وضع زندان خانه بدین نحو است که جانی است
 بغایت وسیع بر گردان دیوارها بسیار بلند که باعلی مرتبه بلند می سانشده اند
 و بنیاد دیوارها را لب رسانده سنگ ساروج و سرب بالا آورده اند و از این
 تا بالا خار کوسه آهنین نصب است و در اطراف آن صحن عمارت متعدد و بلند
 عالیه مشتمل بر باغچه و حوض خانه و غرفات بشکلی ساخته اند و اماکن تحتانی
 وسیع نیز دارد و اعظم را بان اماکن عالیه و ابوابی را بنحای تحتانی نگه دارند

ولینہ مردم مسئول کراتیہ عمارت را گیرند و بزرگانانیاں بایتنقدر گرفت و گیریت که بعد
 از غروب آفتاب در بر سرک ایشان بپندند و کسی بکشاید هر کرا بل است
 قبل از غروب جمعی از سازنده و نوازنده و زنان رقصند را بجائی که دامد طلب کنند
 و در تمام شب سستی و عیش کوشند نگهبانان هم اگر بزرگ روزی دو مرتبه بدل شوند
 تا کسی با ایشان سازش نکند و اجانت این همه کار با بزرگانان ازین سبب است
 که بر ایشان تنگ نشود که خود را بملکه اندازند و مفاسد عظیمه بر پا کنند
 چه باین حال اکثری از مردم بقید راضی شوند و خورسند باند و رسم شفاعت یا لمره
 مفقود است و رئیس ازین امور خبری نیست که کسی نزد او شفیق شود امر با قضا
 و در انجا شفاعت را راه نیست و خانه با سے دیگر برای محاکمات و اجرا سیاست
 جزئی دارند که بمناسبت آن کار با سہمی موسوم است بانضمام لفظه الت اماورا
 خانہ سے جزو و سایر بلدان سوامی دار السلطنت یا مقرر ریاست عظمی مانند
 کلکتہ رسم وارن نیست بجملاً استخامین ہر یک یکی از وکلا و یکی از کونسلیان
 از جانب خود وکیل مقرر کنند و مدعی او عالی کہ دارد بر نگار د و مدعی طلیم
 خانہ خود جواب بنویسد باز مدعی جواب نوشته اورا بنویسد و تا سہ مرتبہ از طرف
 نوشته شود تا ہر گرا ہر چہ رد و قرح یا طریقہ اثباتی باشد بر نگار د و ہر کس بکسی
 دہ وکیل بعد از حکم و اصلاح بکونسلیان بگذرانند کہ او بحضور قضاة مراتب را

عرض دارد تا هر چه مقرون عدل و داد باشد کنند و درین سوال و جواب
 در وقتی که متخاصمین کنند یکدیگر نه سپینند و با هم مواجه نشوند نه در عدالت
 و نه در جاهای دیگر معرفت و کیل نوشته هر یک بدیگری رسد تا منجر بختیله و فساد
 نشود و اگر کسیکه یا هر دو را شاه ضرور شود در آن سوال یا جواب درج کند و نام
 شاه را بنویسد و کیل از عدالت کاغذی بشا بنویسد بمر عدالت که فلان کس ترا
 شاه خواسته است باید که هر روز چند ساعتی روز بعد از عدالت عالیه حاضر شوی
 تا هر چه سوالی رود جواب گوئی و آن کاغذ را سفینه گویند بعد از رسیدن آن کاغذ
 بشا هد اگر بکیر و حاضر نشود بکیر از و بکیر و پیر از و جرمیه گیرند و شاه را قسم دهند
 و مراتب را از سوال کنند و عدالت را در و ملحوظ ندارند هر چه گویند بنویسند
 بعد از دو سه روز عاده کنند تا صدق و کذب او دست معلوم شود و درین امور
 گنج کاوی کنند و عظیم وقت نمایند و هر جزئی مقدمه را طول دهند و از متخاصمین
 و کیل و کونسل هر روزه هر قدر توانند اخذ کنند در کلنگه دیدم که بر مرغی دو کس را
 نزاع شد بعد از رجوع کردند و سوال طول کشید و از هر یک از متخاصمین بیست و
 هزار روپیه خرج شد و بجای نرسید گویند مصلحت درین کار با اینست که مردم
 با خود قضایا را انفسال کنند و ازین خوف آسان بعد از رجوع نکنند
 و متخاصمین اگر بر یک مذہب باشند بدان مذہب حکم کنند و اگر یکی عیسوی

حتی سال و تجاوز از انفصال نشود و از شش صمین بورت ایشان برسد و بماند
 و زاول باشد و کمر شده است که مدعی و مدعی علیه هر دو از در باب اول
 و صاحب سرمایه خطیر بوده اند و از اخراجات عدالت هر دو گدا شده اند
 که قدرت بر خرج یومیه نیاخته است آنوقت از لجاج باز آمده اند و عقیده
 همان انفصال نمانده است بنام ایزد خسرو عادل کسری نوشیروان
 گو که ازین سلسله کرده بردارد و از زنجیر عدل خویش شرمند و منفعل
 گردد در ماهی سه روز قضاة رخت سیاه پوشند و بسیار تی عجیب
 خود را بپارایند و در آن سه روز اجزای حدود و سیاست برگزیده گاران کنند
 از قتل و اخراج البلد و حبس و غیره هر چه صلحت آید و دیگر از بناهای تازه یک
 اینست که در تمام فکر و از بلدان عظیمه و دیهات بزرگ کوچک اول بنحوی که
 معمولی عالم است شهر باران محلات تقسیم کرده اند و خانها را هر محله را
 نوشته اند و هر کس بود سراسر خود بالاس دروازه قطعه سنگی نصب
 برین خانه آن محله و کانی یا شخصی که دلد و صد دان را که خانه چندم است
 زبانه بکارشند و سوار بر بچه برگزیده گاه سنگی بزرگ منصوب است
 که در آن اسامی خانها سراسر آن محله را با عدد می آید و در نوشته اند تا اگر کسی
 نماند و بچکانه بشود آید بر بصیرت باشد و از مراتب پادشاه در هر محله

از محلات و قریه از دیهات یکا کهن نویسنده معین است که ولایت
 و که خدائی و وفات مردم آن محله را بقید تاریخ ضبط کند تا بر پادشاه و در حجب
 ملک و اما ظلم هر وقت بخواهد - - - - - مسم شود که قلم هر چه قدر مرد و زن موجود است
 و هر کدام بچه حسن اند و اگر زبانی یا آلتی رسیده مردم تلف شوند بدانند چه قدر آدم
 قریه است و این از ادضای پسندیده است و نیز سبب سعادت شهر و آبادی
 بی خدمت که در اکثری از بلاد آن رنگ است بجهت سهولت و آسانی
 بر لندرا اسپان سوار سی و سوار یهاسے دیگر مردان پیاده اجوره کار باجا
 ایستاده اند تا اگر کسی بخواهد بجاسے رود و از خود سوار سی و سوار سی و سوار
 بساعت رود و سوار بیارا اجرت معین است از محله خود سوار شود تا محله دیگر
 و در آنجا از مردم آن محله سوار سی و سوار سی و سوار سی و سوار سی و سوار
 و اگر کار سے دشمن باشد از خانه خود رخصت نویسد و دست سیکار
 پیادگان که در آن محله ایستاده اند و هر دو دست بدست تا بهر خانه و
 نزد هر کس که معین است و نفع رسانند و جواب هم بدین دستور باورسد و بعد
 از آنکه از تنظیم امور سلطنت قوانین ریاست و معیشت و تدبیر مدین حکما
 آسودگی بهر سید بفکر تحقیق حقایق اشیا و سیاحت برو و بکوشی و غیر ممالک بعید
 افتادند نخستین کسی که بسنگ مقناطیس رسید و تجاصیت آن علم بهر سید

حکیم دانشمند باهوش مستر کلیمیش بود و سی مردم جزیره العرب و بلخ عربی
و تمامی السمر و فرنگ عالم و صاحب عزم بلند بود و موچه فنون ریاضی و هندسی
بدرستی و تازگی است از سقناطیس قطب نایب ساخت و بجایات عالم الهی یافت
که در سستی و تاریکی روزی شب در دریا و خشکی بر سمت که خواسته باشد
رود و جوار باین دستگاه و سپاس آن بملوک که رواج دارد از نتایج افکار
آن و خدی حضرت انفرجس آبادی بسمت جنوب کرده از سقناطیس و حیدر
استدود کرده که گفتند ادا مقنا اکر و اکثری بخت عقل منسوب نمودند
و او همچنان بر عزم خود اصرار داشت نزد پادشاه اسپینول که در آن زمان
زنی باهوش را می بود رفت و باقی تعمیر خود را بر ضد و از و پارسه خواست
مکه باید او را بر خواسته سه جواز بزرگ مشون با ذوقه و و ساله و مردم خدمت
بجست او ترتیب دلو او بر جواز سوار شده بقیه در یکشتی راند و او اول
چکس است که باین امر اقدام نمود خدمه و کارکنان جوارات که ناگاه خود را
در آن بحر و قار و در غلظت کشتی دکنار و روانده و گرفتار دیدند و و مبدع از تلام
کشتی مرگ را داخل و قانیس اروح را در مقابل مشاهده می نمودند بقصد
هنگام حکیم بازم شدند او حکیمان با ایشان گفت که در بودن من امید نجاسته
هست و در خنای من بے شبه احدی از شما زنده بساحل نمیرسد بهتر این است

اینکه چندی هم غایتی تا حق جل و علا ازین بلا نجات و در ایشان نیز قبول
کرده اطاعت نمودند کمال و کسری رو نقطه جزب کشتی را اندودنی
نیک آب تغیر بهر سینه حکیم همراه ایشان را بر رسیدن ساحل مژده داد و بعد
از سه چهار روز بجزیره از امریکا که درین زمان پهنیوله استوار و اردو
مردم اینجزیره را از دیدن جواز نظم کرده بود و بجهت دل و بشه فرار نمودند چون
در اول حدود بخوی که ضابطه آنها این است حکیم چند توبی متضمن رسیدن
چند سلامت خالی کرده بود و مردم دیده بودند جواز را جانند آبی آتش
فشان تصور و چنان پنداشتند که غضب آسمانی بر ایشان نازل شده است
حکیم با اشاره و ایما بدالت مردم پرداخته همه را مطمن خاطر نمود و ماکه یکی
از چنان خود امیسان بهر ساندند با مردم جواز آمیزش نموده آنقدر
نمد و جواهر حکیم و مردمان او دادند که چشم از یکی جواهر کین و بطایا
آمالشان از نقایس اقمشه آند یار پر بار و سنگین کردید بفرنگ بر کشند
و آنچه جواهر و نقایس را بگلگی شکس نمودند او بافرانده حکیم کوشید بهر
طنبه و درجات سینه از چند سرفرازی و او بار دیگر حکیم بختند جواز جنگی با خود
بر داشته بران مملکت ماند و تمام امر یکا جنوبی را بخت مکه مستقر نمود و باز
بفرنگ برگشت بعد از چندی بخوی که ضابطه دنیا و اراک است روسا مکه را

از قریب او و یک حد بچشمش آمده او را با و عا سر و بری سعایت نمودند
حکم مجلس و رفت و بهم در آن مجلس و شدند به گذشت در عهد او و بعد از
امر چهارانی و هوس و تسخیر ممالک بعید عالم خاصه ارض جدید و مملکت
هند وستان از کربان خاطر تمامی سلاطین فتنه گران و سواران با طرف
عالم نموده گیرند گانه جزاد منتشس متفرق گردیدند و هر کس بقدر
حاصله بخت مقداری از ممالک بعیده را بجهت آورد و بجهت تجارت
و جلب منفعت وضع کسبندی در تمامی آن دیار شیوع یافت و آن در نتیجه
جماعت است و در اصطلاح عبارت از فراسم آمدن جمعی از ارباب دولت است
که هر کدام هر قدر سرمایه که دارند بر روکم گذارند و با طرف عالم تجارت کنند
و منافعی که حاصل آید موافق راس المال تقسیم کنند و از تجارت ترقی نموده
خود تسخیر ممالک و هر مملکتی را که مسخر نمایند چیزی بوضع پیشکش سپارند و
چنانکه کشور هند وستان تسخیر کرده بکمی انگریز و پادشاه را بان رجوعی
سالی سی و شش لک روپیه بسر کار پادشاه دهند بوجب قرار نامه که روز
اول بخزینة شاه سپرده اند و هر قدر دیگر که بعل آید مال کمینی است
با هم تقسیم کنند و درین جزو زمان داخل هند وستان بعد از وضع خرج
که همیشه در تمام قلمرو بقدر یک لک سواره و پیاده نوکر اند و بعد از خرج اعانت

اعظم و روسای انگلیس به سالی بقدر میت کرد و رعاید سرکار کمینی و خرج
اعظم و سپاه نیز البته بقدر دوسه کرده و میشود و اینرا شب بر پاوشم و کمر
پاوشاهی معلوم اند نظر بقوائینی که دارند چیزی نمیکویند و چنین است کمینی
ارض جدید که او غیر آن کمینی مند و ستانست چیزی قلیل بسرکارشاهی
دهند و باقی را خود متصرف شوند و پادشاه را در مملکت کمینی استقدر باخت
که که در دوسه کس دیگر که بکونسلیان عظام هشتمار و در اجرائی امور با کور
شهرت و صاحب اقتدار اند و چهار کس قضاة عالی درجات عدالت که
ذکر ایشان که نشست از حضورشاهی معین شوند هرگاه کمینی نخواهد از این اشخاص
یکی یا زیاد استند عاکنده تا از حضورشاهی معین شوند و عزل ایجاب نیز
پادشاه است او را در عزل و نصب این اشخاص که بمنزله نوکرانند
اختیاری نیست و در این تازکی حکما چنین مقرر کرده اند که احدی از کارکنان
را عزل نکنند و بهر خدمتی که نامور کنند در فرمان او برنگارند که از این است
ترا عزلی نیست ما دام که خود استند عاکنمی و چنین است حال اکابر و ادا
از کور نیز تا نویسنده جزو بکاری که دارند هر یک بذاته مشغل اند و تار و
که خود استغفا نویسنده از آن خدمت معزول نشوند و اگر کور نیز نخواهد یکی از
کارکنان را بسبب معزول کند یکی از کونسلیان عظام و جزو کویده بقلان

بگو با بویس که از این خدمت استغفا و پر که بودن او در وقت باین کار و کتاب
 نیست آن کوشلی با و میگوید یا مینویسد استغفا نوشته میگذازند و خود را
 معزول مینازد و این هم بر او روشن است که بنحیثی دیگر مثل این یا بیشتر از
 مامور خواهد شد و در هر کاری آنقدر واجب باشد که کارکن با سیری آید تا از زوری
 و غیبت مصون باشد و اگر با احتمال از کسی درومی میشود رسید در سفاین هم
 او را بر بی رتبهگی نگارند و از نو کرمی معزل نمایند و در وقت شربت نمایند که فلان
 کس لایق خدمت نیست او تا زنده است خدمت نیابد و اگر خیانتی عظیم از او
 سر زده شده باشد مانند اینکه مال کهنی را برداشته بملکی دیگر برود او را
 نیز از نو کرمی معزل کنند و دیگر نسل بعد نسل صاحب خدمت نشوند و از قبیل
 سرکار کهنی و سایر مردم قریب است وضع را و سود که بقاییت بدان
 مشغوف اند و بر اسلامیان طعن زنند که چگونه این قانون را از میان برداشته
 و آن چنانست که زراحدی نژود دیگری بگیرد و زنا نازد و اگر نازد و سود بگیرد
 و ازین خوف غرض دارد و در طلبکار را ادا کند و آنچه در سرکار کهنی هم هست
 این است که هرگز از رمی باشد و نخواهد بسرکار کهنی بسیار و جمعی بجهت اینکار این
 نژود ایشان رفته زرا را بسیار و انجاعت تمسکی مبر کهنی و شهادت کوز نژود
 کوشلی عظام با و دهند یا مضمون که سود فلان مبلغ زرا تا پنج اموز که چندم

ماه فلان و سنه فلان میسوی است صدرشش باهشت هر چه مقرر شود سال
 بسال کسی که این تمسک و روست او باشد از سر کار کسی رسانیده خواهد شد و دیگر
 اسم صاحب زردوران نیست و در گوشت آن عددی مرقوم است که این تمسک
 چندم است و بجا غذای بسیار نازک نویسد که زود فنا شود و اگر آن کاغذ را
 از مالک کسی بدزد یا کم شود بدست هر کس که افتاد او از کارکنان آن مگر
 سو در ابلاغ نگردد مگر اینکه مالک بعد از وزوی یا کم شدن آن نزد آن جماعت
 رود و اظهار نماید که مشکلی از من موخ بتایخ فلان و عدد فلانی بدزدی
 رفت یا کم شده است کسی که به جهت گرفتن سودانرا بیاورد و مرا خبر کند آن
 کاغذ که با ایشان رسد او را مطلع کنند و سو را با آورنده دهند باید که مالک بعد از
 محالیه عوض نماید اگر با اثبات رسید که مال اوست بطرقتی که به جهت اثبات آن
 معین کرده اند از آن گرفته باین رو کنند و الا مال اوست دیگر از او پرسند که
 قواز کجا آورده و اگر احیاناً آن تمسک در کشتی باشد و غرق شود بایستد و با پاره گردد
 که از آن چیزی نماند آن زربوخت و هرگز نه اصل و نه سود عاید نگردد
 اگر همه بیرون نماند و بزرگ کار داده باشد و امر وزان کاغذ تلف شود و بر همه کارکنان
 روشن باشد که این شخص دیروز این مبلغ زرداده است مفید فائده نیست
 مگر اینکه موافق شرع با اثبات رسانند آنوقت کاغذی دیگر باو دهند و آن تمسک را

سستی فیکت خواهند یعنی تمسک زر یا سود و زری که بسر کار کمپنی داخل شد
 تمسک او و دیگر از و بعل نیا بد اصل آن نزد او بماند و سود و پدا اگر مالک را
 احتیاج اقتد در بازار چیزی جزئی کم کند و تمسک را بفروشد مشتری آن
 بسیار است و سود در سالی صدراشش و هشت مقرر است که هنگام احتیاج
 که جنگی یا امری بزرگ اتفاق افتد تا دو از زوه هم دهند و این قرض را که سود
 زیاد است بعد از آن هم زود او اکتند ازین قسم تمسک نکند ازند و عجب است که
 پادشاه نیز از مردم زر بقرض گیرد و سود و پدا و صد را چهار یا پنج سود پادشاه
 است چه او را معتبر تر از کمپنی دانند و جمعی دیگر و رانگلستان که زر از مردم قرض
 گیرند و صد را سه سود دهند و تمسک بنام رعایا و ملک بپارند و این قرض را
 از پادشاه و کمپنی هر دو معتبر تر گویند و چنین بیان کنند که تا این زمین انگلستان
 و این رعایا هستند این زر تلف نشود و بزمه رعایا است که سود دهند و آن
 سال است که در کله کاغذی دیگر و راج یافته است که آنرا نوت گویند و
 آن چنانست که مردم سیاهی که ماه بماه مواجب میخواهند و مردمی که مطالبات
 دیگر دارند هر یک بقدر طلب او کاغذی دهند باین مضمون که کارکنان ^{مسکار}
 کمپنی متعینه نوت کسی که این رقع را آورده بمانی که در آن مرقوم است با او
 رسانند رقع را بستانند و در این سودی مندرج نیست آن شخص هر وقت

هر وقت آن کاغذ را نزد آن مردم ببردید رنگ با و زرد سازند و حکمت در آن
 نیست که مردم تا کی فی الفور آن کاغذات را سپرده زرد بگیرند بعد از آنکه همه
 کس را خاطر جمعی بهم رسید که هر گاه خواسته باشد زرد موجود است آن کاغذ
 حکم زرد بهم رساند و همان را مردم نگاه دارند و چنان شد در نزد مردم مسالمت
 آن کاغذ جمع است و طرفه تر نیست که کسیکه زرد داده وستی فیکت گرفته است
 سو و یکساله هر گاه بخوابد کاغذ لوٹ با و دهند و همچنان آن زرد نزد ایشان
 باقی و در دست عامه خلایق بجز کاغذ پارهای چند چیزی نیست و این سبب ^ش است
 معاطلی است که اعظم دار با با اقتدار را آنقدر اعتبار بهم رسیده است که گمانی
 مردم اموال خود را با ایشان سپارند و بکاغذ پارهای راضی شوند بچرا که در ^ن دولت
 زرد گرفتن کاغذ یکی بر دیگری سبقت جوید با اینکه مردم بکمال دهند و ^ن ستم
 نیکه مویداست که اگر این بساطی که در بنگاله در چیده اند بر چیده شود و ^ن تیار این
 اموال عاید احدی نگردد و همین پارهای کاغذ خواهند آمد بقدرت که در از رعایا
 نزد کمپنی است که سود میدهد از زنی از کورنران مستر جان نوشیدیم که میگفت
 انگلستان پادشاه و کمپنی و رعایا مقدار مقروضان که اگر خاک و گل آن
 سر زمین طلا شود معا و له با عشر عشر آن نکند و این سبب خوشش ^ن است
 و راست معاطلی است که بدالت و تربیت حکما را بهم رسیده است ^ن استی کلام

و هی فی غایۃ المتانۃ و چون امر جہاز و بنامی تجارت و تسخیر ممالک بان روح
 گرفت حکما و دیدند کہ در تجارت دریا منفعت بسیار و مضرت آن نیز بسیار است
 مردم بطلب جلب منافع تمامی اموال خود را بار کنند و ہر گاہ یکی آفتی رسید جمعی
 ہیدست و محتاج بیکہ سیل کبف شوند بنامی حمہ رانہا و ند کہ جمعی از دولت مند
 اموال خود را بجا کنند و با ہم شریک شوند کسی کہ بر جہاز چیزی بار نماید نزد
 جماعت رود و اظهار نمایند کہ من این مبلغ را بفلان جہاز بار کرده ام و آن
 بفلان بندر رود و آنجماعت وقت را بینند کہ او ضایع دریا بچہ نحوست از آن قمار
 از و طلب کنند بیش مر کم آن بر قرب و بعد مسافت و نہیت و اقتضای سفر
 ہر چہ معین شد آن زر را از او نقد گیرند و با و کاغذی دهند بخط و ہر ہکلی کہ
 خطر این مبلغ مال از فلان شخص کہ بر فلان جہاز بار کردہ است نام جہاز
 و ناخدا را ہر دو نویسند از این لنگر گاہ تا لنگر گاہ آن بندر از غرق و حر
 و غارت سلطانی و غیر باندہ ما است دہر گاہ آفتی رسد بعد از انقضای
 شش ماہ از رسیدن خبر بانجا با آن زر را با نرسی کہ در بہای بیمہ از و کو
 صد پانچ از ہکلی سیمہ اخراجات برداشتہ باقی را بلا عذر با و میرسانیم و چنان
 کنند بعد از آنکہ خیر تحقیق پوست و شش ماہ از آن گذشت صاحب مال
 عدالت قسم دهند کہ در ابتدا در وقوع کفشتہ باشد ان گاہ صد پانچ از او کاغذ تمام